

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

د. ا. ق.  
۲۹ جون ۲۰۱۴

## یاد مبارزان را باید گرامی داشت!

به مناسبت درگذشت یکی از دوستانم سفری داشتم به یکی از شهر های (....) که با یکی از یاران قدیمی ملاقی گردیدم، اگرچه مجلس سوگواری و خصوصی بود ، ولی برای من و آن یار گذشته ها بسیار دلچسپ و الحامبخش از گذشته های سه دهه قبل بود. صحبت های زیادی با هم داشتیم و از همدیگر سؤالاها نمودیم ، تا این که در خلال صحبت ها و قصه ها برایم گفت که فلان رفیقت به یکی از شهر های (..) مهاجر گردیده است. چون نام مستعار آن رفیق فرزانه را یاد آور شد، گمان کردم همان رفیق دیرینه می باشد که همیشه درجست و جویش بودم، فوراً نمبر تلیفون ایشان را مطالبه نمودم. چون نمبر تلیفون نزد ایشان نبود و عده سپرد که در آینده با من در تماس خواهم شد. بعداز سپری شدن یک هفته جهت اخذ نمبر با ایشان تماس گرفتم و نمبر تلیفون را برایم لطف نمود که از فرط خوشی بر خود می بالیدم و با یک دنیا از خوشی وقتی به آن ادرس تماس حاصل نمودم، کسی دیگر جواب داد که صدایش هم برایم آشنا بود و هم نا آشنا، چه رفیقی را که من می خواستم نبود، لذا با خواستن معذرت گفتم اشتباه شد من فلان کس را می خواستم وقتی نام آن رفیق را یاد اور شدم در جواب گفت من ایشان را می شناسم و از جمله دوستانم می باشد و خواهش نمود که خود را معرفی کنم تا بعداز اخذ اجازه ایشان نمبر تلیفونش را برایم بدهد. اگرچه نمی خواستم که خود را معرفی کنم ولی مجبوراً اسم را به اضافه محل کار سابقه ام برایش معرفی نمودم که بعداز ارائه هویتم وی با یک عالم خوشی و بسیار مهربانانه به صحبت آغاز نموده نخست خودش را برایم معرفی نمود، که در یک فضای گرم و صمیمی از هم احوال پرسی نمودیم.

با تأسف این قلم آن جانباخته زنده مانده را به چهره به ذهن آورده نتوانستم ولی به اسم و محل آن زمان سه دهه گذشته با هم شناسائی داشتیم. او یکی از جمله یاران سر در کف راه آزادی و عدالت اجتماعی بود که بهترین سالهای زندگی اش را در پشت میله های زندان دژخیمان خلقی، پرچمی روسی سپری نموده بود ، با چنان لحن صمیمانه و رفیقانه صحبت نمود که دلم نمی خواست قطع مکالمه نمایم و نمبر تلیفونی که سالها در جست و جویش بودم برایم لطف نمود.. بعداً که به آن رفیق فرزانه تماس تلیفونی گرفتم بسیار هیجانی بودم و احساس خوشی خاصی را داشتم ، به کسی که جواب گفت، به نام پرسش آن رفیق محترم را نمودم در نتیجه جواب بلی گرفتم که به صدا وی را شناختم و او هم بنده را شناسائی نمود. از جریان مکالمه ما طوری معلوم می شد که ریختن اشک سرور و خوشی چشمان مان را تر ساخته است. سؤالاها و قصه های گذشته اگرچه به درازا کشید و بسیار طولانی شد ولی ما احساس سپری شدن دقایق را نداشتیم احساس می شد که چند دقیقه هم نگذشته.

سؤالاتم در مورد دوستان و یاران قدیمی و از چگونگی احوالات ایشان زیاد بود، ولی به طور مشخص از احوال، شرایط زندگی و محل زیست رفیق فرزانه و سترگ مرد، مبارز معلم صاحب جلیل جويا شدم.

با تأسف و اندوه با لکننت زبان و عقده در گلو خبر بسیار ناهنجار و بس تأثر آور را داد، که ان معلم فرزانه به اثر مریضی شکر که عاید حالش بود، بدرود حیات گفته است. روحش شاد، جاودان و گرامی باد.

از این خبر شوک دهنده به یاد همان روزهای دوران جنگ مقاومت فرو رفتم که نتوانستم از ریختن اشک غم و اندوه جدائی یاران بپرهیزم. احساس می کنم که یاد آنها برای همیشه فراموش ناشدنی می باشد.

خواستم چند سطر به یادبود این ابر مردان مبارز با دوستان و فریختگان مبارزان راه آزادی و عدالت اجتماعی در صفحه وزین و محترم پورتال «افغانستان آزاد - آزادافغانسان» این سایت آزدگان و دشمن شکن به میان بگذارم:

این قلم از سال تولد شادروان معلم جلیل آگاهی ندارم، ولی بعد از رهائی از زندان در دوران جنگ مقاومت با من معرفی شد سن و سالی کمتر از ۳۵ سال بود.

معلم جلیل که دارای چهار طفل بود با داشتن تنها معاش معلمی و نداشتن سرپناه چرخ زندگی اش را در پهلوی وظایف مبارزاتی به پیش می برد و هیچ وقت مثل بعضی کسها از زندگی شکایت نداشت، وی از روحیه عالی پر از کار و انرژی برخوردار بود که وجودش افتخار همه ما بود او از کسانی که فرار را بر قرار از مبارزه ترجیح داده بودند سخت نفرت داشت و مشوق همه به استقامت و پایداری بود. هیچ گاهی از زندگی و خستگی شکایت نداشت. با داشتن زندگی فقیرانه معلمی و با عشق عمیق به توده ها از دشمنان مردم و متجاوزین روسی سخت متنفر و آشتی ناپذیر بود.

روان شاد معلم جلیل با به دوش کشیدن همه مشکلات زندگی فامیلی در پیشبرد وظایف مبارزاتی یک روز به کابل سفر داشت و روز دیگر به کوئته بلوچستان و یا هم به پشاور پاکستان باز هم درود بر روان پاکت. این معلم سرشار از انرژی مبارزاتی و آزاده هیچ گاهی از گرفتن وظیفه مبارزاتی هراس نداشت و هیچ گاهی هم نه نداشت.

در سال ۱۳۶۴ ش. به اثر ضربه دژخیمان خلقی و پرچی (خاد) با جمعی دیگر از محل زیست ما زندانی گردید. و از همان ولایت به باستیل افغانستان یعنی زندان پلچرخ انتقال داده شده بود. طوری که آن رفیق محترم برایم یاد آور شد اولاً محکوم به اعدام و بعداً اعدامش به بیست سال حبس تعدیل شده بود که الی سقوط دولت پوشالی نا نجیب در پشت میله های زندان آدم کش پلچرخ زندگی را سپری نمود. آن رفیق گرامی برایم گفت: وقتی از زندان رها گردید در شرایط بسیار بد اقتصادی قرار داشت و زمان سگ جنگی های سگ های تنظیمی آنقدر دشوار گردید که مجبوراً از کابل به لغمان محل ابایی اش تغییر مسکن داد. ولی باز هم نتوانست زندگی را سرسامان دهد لذا واپس به جلال آباد و از آنجا به کابل برگشت نمود. روانشاد معلم صاحب از همان سال های ایام جوانی به مرض شکر مبتلا بود و بالاخره با تحمل شکنجه های زندان و شرایط غیر انسانی سلول های زندان مرض شکرش آنقدر پیشرفته گردید که در سال ۱۳۹۲ حیات پر بار از مبارز راه مردم خاتمه یافته رفقای مبارزش را در سوگ، و غم و اندوه تنها گذاشت، روحش شاد و گرامی باد!

از قول آن رفیق، معلم جلیل تا لحظه مرگ توأم با مریضی که عاید حالش بود دست از مبارزه نکشید و به ایندولوژی و راهی که انتخاب نموده بود وفادار مانده با استواری تمام جهت تحقق آن گام برمی داشت.

در دید و باز دیده ها فعالانه شرکت می ورزید و کسانی را که در زندان و شکنجه گاهای رژیم مزدور خیانت را مرتکب شده بودند به همزمانش به معرفی می کرد و از آنها نفرت داشت. چون شعارش **یا مرگ یا آزادی** بود باتعهدی که داشت تا لحظه مرگ به مبارزات آزادیخواهانه اش ادامه داد.

معلم جلیل آرام بخواب کار نامه هایت به هیچ زمانی فراموش نخواهید شد همیشه محبوب دلهای رفقای هستی! به فرزندان و فامیلت افتخار باد که همچو یک پدر داشتند، در هر جای دنیا که هستند سلام و درود بر آنها!

۰۶/۲۷/۲۰۱۴